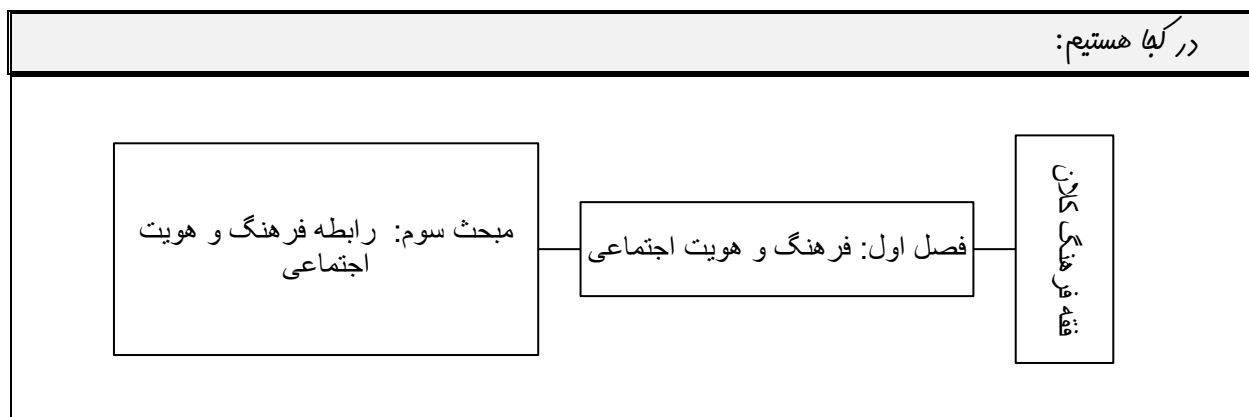


تقریر درس خارج فقه فرهنگ حضرت استاد آیت الله محسن اراکی دامت برکاته

جلسه ۱۲	تاریخ ۱۴۰۳/۱۰/۰۶	مقرر مرتضی اسدیان لایمی
---------	------------------	-------------------------

«أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ بسم الله الرحمن الرحيم، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»



درآمد بحث

بحث ما در فقه فرهنگ به مبحث سوم از مباحث مرتبط با فرهنگ و هویت اجتماعی رسید. در این بحث، چندین موضوع مورد بررسی قرار می گیرد. یکی از این مباحث، حقیقت و روند پیدایش هویت اجتماعی است که پیش تر به آن پرداختیم. بحث دوم، رهبری و هویت اجتماعی است که آن را نیز مورد بحث قرار دادیم. این مباحث همچنان ادامه دارد که در اینجا به رابطه میان فرهنگ و هویت اجتماعی اشاره می کنیم.

فرهنگ و هویت اجتماعی: دو گونه حیات اجتماعی

در هفته پیش، مطالبی را در این خصوص مطرح کردیم و در تکمیل آن مطالب به این نکته اشاره می کنیم که بر اساس آنچه در قرآن کریم و منابع دینی آمده است، ما می توانیم دو نوع فرهنگ در جامعه داشته باشیم؛ به عبارت دیگر، دو جامعه با دو فرهنگ.

۱. حیات و جامعه الهی

یکی فرهنگ جوامع الهی و اسلامی، یعنی جامعه‌ای که بخواهد جامعه اسلامی باشد و فرهنگ آن جامعه صبغه الهی باشد. چنین فرهنگی، هویت آن بر ذکر و یاد الهی استوار است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱؛
این آیه و آیات دیگر [این فرهنگ را ترسیم می‌کند] نظیر:

﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ﴾^۲.

اساساً مسأله تشریع صلاة برای یاد است: ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۳ یا ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾^۴. اینکه جامعه اسلامی، جامعه الهی، جامعه مقیم الصلاة است: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾^۵.

خلاصه، قوام این جامعه به یاد و ذکر الهی است. این یک نوع از جامعه است و معنی ذکر الهی این است که چنین جامعه هوشیاری می‌داند در چه جهانی بسر می‌برد، آغاز و پایانش چیست، در بین این آغاز و پایان باید چه کند، چه مسئولیتی نسبت به آفریننده جهان دارد، چه آینده‌ای خواهد داشت و در آن آینده چه استعدادی باید داشته باشد و چه باید فراهم کند. مرگ و زندگی برای چنین جامعه‌ای معنا دارد. این عالم سراسر نظم و حکمت برای او معنی دارد.

۲. حیات و جامعه غافل

در مقابل آن، جامعه غافل است که در چند جا از قرآن کریم نیز این جامعه غافل توصیف شده است:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۶؛

جامعه‌ای است که فاقد بیداری و توجه است که در قالب این آیه کریمه در سوره اعراف به این جامعه اشاره شده است. بعد می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۚ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۷؛

۱. سوره آل عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲. سوره اعراف: ۲۰۵.

۳. سوره طه: ۱۴.

۴. سوره عنکبوت: ۴۵.

۵. سوره توبه: ۷۱.

۶. سوره اعراف: ۱۷۹.

۷. همان: ۱۸۰.

در این آیه به وضوح این دو نوع جامعه، توصیف جداگانه‌ای شده است. جامعه غافل چنین است که: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» دارای قلبی هستند که نمی‌فهمند و گوش‌هایی که نمی‌شنوند. این جامعه، زندگی‌ای مشابه به حیوانات دارد و بلکه از حیوانات نیز گمراه‌تر است: «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ». این حیات و فرهنگ غفلت است. که در مقابلش حیات یاد و ذکر است: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» بصرشان به همراه تعقل است. بعد می‌فرماید: «رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا فِي الْأِيمَانِ لَبَلَّاسُونَ أَن نُّؤْمِنَ بِرَبِّكُم فَآمَنَّا وَرَبَّنَا فَاعْفُ رُبَّنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ»^۱ این جامعه بیدار است، خداشناس است، در فکر مرگ و هجرت به دنیای باقی است و دعا و درخواست او «وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ» است. چنین جامعه‌ای سمع و بصرش کار می‌کند و چیزی فراتر از ظواهر دنیا را می‌بیند و می‌شنود. در مقابل جامعه غافل که در سوره ملک به آن اشاره شده است که می‌فرماید:

«كَلَّمَ اللَّهُ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ* قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنَّا أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ* وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ* فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ»^۲

می‌گویند جرممان این بود که هوشیار نبودیم، عقلمان را از کار انداخته بودیم، چشم و گوشمان را از کار انداخته بودیم. ویژگی‌های این دو نوع جامعه، خیلی خوب در قرآن کریم تبیین شده است.

مراحل پنج‌گانه حیات

برای اینکه ویژگی جامعه بیدار با جامعه غفلت یا جامعه هوشیار با جامعه مست فرورفته در خواب غفلت تبیین بشود، باید به یک اصل یا به یک حقیقت در منابع دینی توجه داشت. در منابع اسلامی و دینی مان پنج مرحله برای حیات اصلاً ذکر شده است؛ یعنی از مجموع منابع چنین استفاده می‌کنیم که حیات و زندگی پنج مرحله دارد.

مرحله اول: حیات نباتی

مرحله اول زندگی نباتی، حیات نباتی است که این حیات نباتی ویژگی‌اش فقط رشد و تغذیه است. هم در آن رشد هست و هم تغذیه می‌کند. با تغذیه، رشد پیدا می‌کند و این حیات نباتی است. گاهی خود انسان هم دچار همین حالت می‌شود؛ یعنی حیات حیوانی‌اش را هم از دست می‌دهد. فقط می‌شود یک حیات نباتی که ملاکش رشد و تغذیه است. این اولین مرحله حیات است.

۱. سوره آل عمران: ۱۹۳.

۲. سوره ملک: ۸ - ۱۱.

مرحله دوم: حیات حیوانی

کمی بالاتر برویم، در مرحله دوم، مرحله حیات حیوانی است که قوام این مرحله بر احساس و لذت استوار است. به فرموده قرآن: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»^۱ یا در سوره محمد که می فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ»^۲ به خوبی مشخص می کند که این حیات حیوانی و غفلت است که قوام این حیات به اکل و تمتع است و هیچ چیزی برای او مطرح نیست غیر از لذت بردن. در چند جای قرآن به این حیات حیوانی اشاره شده است. این مرحله دوم حیات است؛ یعنی مرحله بالاتر از حیات نباتی است.

مرحله سوم: حیات انسانی

یک مرحله سومی داریم از حیات، که باز هم در منابع اسلامی به آن اشاره شده، بالاخص در قرآن کریم که آن هم حیات انسانی است. حیات انسانی قوامش به تعقل است. بنا بر آنچه از آیات کریم قرآن استفاده می شود، انسان کسی است که «يعقل». خوب، چگونه «يعقل»؟ با سمع و بصر، مواد تعقل را دریافت می کند و در این مواد، تفکر می کند و در نتیجه تفکر، تعقل برای او حاصل می شود. عقل آدم یا به تعبیر قرآنی، قلب آدم، «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»^۳ قلب، همین مرکز آگاهی است که از آن تعبیر به «من» آدمی می شود؛ «من این کار را کردم»، «من آن کار را کردم»، «من این چیز را دیدم»، «من این حرف را شنیدم». این من کیست؟ مرکز این «من» همان چیزی که ما از آن به «قلب» تعبیر می کنیم. «قلب» مثل یک کارخانه می ماند. این کارخانه موادی را باید داشته باشد تا این مواد را تبدیل به تفکر و تعقل کند. مواد را از کجا می گیرد؟ از طریق سمع می شنود، از طریق بصر می بیند. خب، اگر در آنچه دید و در آنچه شنید تفکر کرد، تعقل به خرج داد، این انسان است. اگر چنین کرد، حتماً به هدایت منتهی خواهد شد. اگر تعقل کرد در آنچه می بیند، در آنچه می شنود. معمولاً چنین است که این تعقل به هدایت و راه صحیح منجر خواهد شد. لذا جهنمیان می گویند: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^۴ که به یک معنا از آن فهمیده می شود که: لو کتا سمعنا و عقلنا لم نک من اصحاب السعير. این ممیزه و این ویژگی حیات انسانی است. ویژگی حیات انسانی، تعقل است، آن هم تعقلی است که بر اساس مواد دریافتی از طریق سمع و بصر برای انسان حاصل می شود.

مرحله چهارم: حیات ایمانی

یک حیاتی است بالاتر از این حیات انسانی، و آن حیات ایمانی است که قرآن می فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»^۵

۱. سوره حجر: ۳.

۲. سوره محمد: ۱۲.

۳. سوره ق: ۳۷.

۴. سوره ملک: ۱۰.

۵. سوره مجادله: ۲۲.

این روح ایمانی است. واقعاً روح ایمانی، روحی برتر از روح انسانی صرف است. بر اساس این روح ایمانی است که اهل ایمان وقتی به هم می‌رسند خیلی زود با هم جوش می‌خورند. یعنی وقتی آدم با یک اهل ایمان برخورد می‌کند، احساسی به او دست می‌دهد که گویا از قبل هم با او آشنا بوده است. احساس غرابت و احساس وحشت از او نمی‌کند. این روح ایمانی قوامش به عشق و محبت است، محبت خدا در درجه اول، بعد محبت هرچه رنگ الهی دارد، از جمله محبت اولیای خدا، و در رأسشان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم. اینکه محبت اهل بیت علیهم السلام، محبت امیرالمؤمنین علیه السلام علامت ایمان است، بله، علامت ایمان است. این علامت این است که این محبت و این حب در دل کسی وجود دارد؛ چون علی بن ابی طالب علیه السلام در کل فرهنگ اسلامی، نماد ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله است. اگر کسی بخواهد ببیند ایمان به خدا و رسول در کجا جلوه و تجسم پیدا کرده است، در علی بن ابی طالب علیه السلام تجسم کرده است. لذا حب او علامت ایمان است، بغض او علامت کفر و نفاق. «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۱ یا آنجا که می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۲ این محبت خدای متعال، که البته این محبت حتماً پشت سرش تبعیت است. اگر این «فَاتَّبِعُونِي» حاصل شد، بعد از آن، این محبت خدا نسبت به عبد هم حاصل خواهد شد. که در نتیجه، رابطه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»^۳ هم به وجود می‌آید. نمونه‌اش در آیات سوره مائده از آیه ۵۴ تا آیه ۵۶ آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»
تا آنجا که می‌فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»

این تعریف این جامعه ایمانی است که قوامش به محبت است و به ایمان. این درجه چهارم از حیات است.

مرحله پنجم: حیات قدسی (حیات طهر یا حیات عصمت)

حیاتی از این هم بالاتر که بنده از آن به «حیات قدسی یا حیات طهر یا حیات عصمت» تعبیر می‌کنم بر اساس آنچه در منابع دینی مان هست. اگر کسی از این حیات بهره گرفت، علم کامل؛ یعنی هم علم نظری و هم علم عملی به او داده می‌شود. هم علم عملی او کامل می‌شود و هم علم نظری او کامل می‌شود. هم دانایی نسبت به آنچه خوب و بد است حاصل می‌شود و هم اعتصام از بد؛ یعنی مصون شدن از بدی و ملازمت با خوبی. این هم حیات قدس است. این هم در روایات ما آمده؛ در کافی شریف و در غیر کافی شریف. ائمه اطهار علیهم السلام چهارده معصوم (قدس الله وجودهم) از این گونه حیات بهره برده‌اند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۴. این یک حیات برتری است، حتی برتر از حیات ایمانی متعارف.

۱. سوره بقره: ۱۶۵.

۲. سوره آل عمران: ۳۱.

۳. سوره مائده: ۵۴.

۴. سوره احزاب: ۳۳.

این پنج مرحله حیات وقتی در جامعه اسلامی شکل می گیرد، این جامعه تعقل است و جامعه محبت؛ یعنی هم جامعه تعقل است که این جامعه تعقل درجه ادنای جامعه اسلامی است و حیات ایمانی درجه بالاتر از این جامعه اسلامی است و بله، بخش عصمت هم بخش مربوط به قله این جامعه ایمانی است و این همان فرهنگ جامعه ایمانی است. فرهنگ جامعه ایمانی این چنین هویتی به جامعه می دهد؛ چون فرهنگش فرهنگ یاد است، فرهنگ ذکر است، فرهنگ ذکر و یاد، انسان را به تعقل و تفکر وامی دارد. سمع و بصر انسان را باز می کند و وقتی سمع و بصر انسانی باز شد، جامعه ای به وجود می آید با چنین هویتی؛ یعنی هویت سمع و بصر، تعقل و بعد، محبت خدای متعال و اولیای الهی.

پرسشگر: ...

معظم له: امتیاز این حیات طهارت این است که می تواند طاهر نباشد اما طاهر است؛ یعنی طهارتش اختیاری است. درست است که خدا می دهد، ولی خدا که می دهد این چنین نیست که جبراً به آنها می دهد. ملائکه طهارتشان اختیاری نیست؛ طهارتشان اجباری و تکوینی است نه تشریعی. تکویناً طاهر هستند. ما یک طهارت تکوینی داریم، یک طهارت تشریعی. طهارت ائمه اطهار علیهم السلام، طهارت تشریعی است؛ یعنی طهارت در حوزه شرع. هرچه شرع خدا گفته است، آنها با اختیار خودشان این شرع را در وجودشان مجسم می کنند. این طهارت در حوزه تشریع است. آنها (ملائکه) طهارتشان، طهارت تکوینی است. که البته صحبت دیگری هم هست که اینجا بحث، مفصل می شود. اما اجمالاً این است که طهارت معصومین علیهم السلام طهارت اختیاری است، نه طهارت اجباری.

پرسشگر: ...

معظم له: گفتیم دو نوع جامعه داریم: یک جامعه غفلت و یک جامعه یاد و جامعه هوشیار. جامعه یاد، جامعه اسلامی است که هویتش هوشیاری است. هوشیاری هم که هست، یعنی اهل تعقل است از طریق سمع و بصر. آنچه می بیند در آن تعقل می کند و آنچه می شنود در آن تعقل می کند. این آیه کریمه را گفتیم، شرحش هم در همین آیات آخر سوره آل عمران آمده است که می فرماید: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» تا آنجا که می فرماید: «رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا». این هویت و فرهنگ یاد است که در این آیات آمده است، در مقابل هویت غفلت که در جای دیگر آمده؛ مثلاً درباره بنی اسرائیل در سوره اعراف آمده است که می فرماید: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ»^۱. این تشریح یک جامعه غافل است که جامعه یهود و جامعه بنی اسرائیل مثال عینی چنین جامعه ای است. هر جا راه غلط است و هر جا یک انحرافی هست، سر و کله شان آنجا پیدا می شود. هر جا راه درست و راه صحیح و راه هدایت است، آنجا غایب اند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته